

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت اطاعت و انقیاد از فرد دیگری بود. آیاتی که نسبت به این مسأله دلالت دارد یکی آیهی مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿آل عمران، ۷۹﴾ است. یک آیهی دیگری که در این زمینه می شود مورد استدلال قرار بگیرد برای کیفیت اطاعت و مصداقیت برای اطاعت، آیهی... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿یونس، ۳۵﴾ است. این آیه بسیار آیهی مهمی است و لزوم متابعت از فرد کامل را نسبت به انسان در تکالیف، در اوامر و نواهی بیان می کند.

آیه در یک مسأله‌ی تکلیفی بر اساس یک مبنای عقلی و منطقی است. یعنی در این آیه‌ی قرآن خداوند نمی‌خواهد خطابی را متوجه افراد کند که اطاعت کنید یا این کار را انجام بدهید، مسأله را به خود آنها واگذار می‌کند. یعنی مسأله دایره مدار حکم عقل و منطق عقل است منتهی با تشخیص موضوع. یعنی با تشخیص موضوع عقل در اینجا حاکم به کیفیت لزوم متابعت است. در بعضی از موارد خود موضوع را عقل تشخیص می‌دهد مانند مستقلات عقلیه که در آنها تشخیص با خود عقل است، یعنی تحقق موضوع و کیفیت شناخت موضوع بر اساس خود حکم عقل است. ولی در بعضی از موارد موضوع دست عقل نیست. عقل وقتی که موضوع را ارزیابی می‌کند این موضوع را در قالب مستقلات و احکام عقلیه قرار می‌دهد مانند ما نحن فیه.

مسأله‌ی متابعت یک مسأله‌ی عقلی نیست، بلکه متابعت جاهل از عالم یک مسأله‌ی عقلی است و این اصلاً نیازی به حکم شرع ندارد. فرض کنید اصلاً کسی قائل به خدا هم نیست، قائل به مبدأ نیست،

اصلاً افرادی که اینها اصلاً دین نمی‌دانند چیست، قبایل، اقوام جاهلی، قبایل بدوی، اینها لزوم رجوع جاهل به عالم را بر اساس حکم فطری و حکم منطقی می‌پذیرند، خدا هم به آنها نگفته، شرعی هم برای آنها نیامده ولی عقل حاکم است بر اینکه در مسائل رجوع می‌کنند. همین که دلشان درد می‌گیرد می‌رود سراغ یکی می‌گوید چه چیزی بخورم، همین رجوع جاهل به عالم است دیگر منتهی حالا این در این مسأله‌ی مختصر و هلمّ جرّاً به مسائل کلیه. یک گوسفندشان، یک شترشان، یک گاوشان یک ایراد پیدا می‌کند رجوع می‌کنند به اهل خبره برای رفع کسالت و مرض از این موضوع دیگر، این یک مسأله‌ی طبیعی و فطری است در همه‌ی ابعاد زندگی.

بناءً علی هذا در اینجا خدای متعال مسأله‌ی رجوع جاهل به عالم را بر اساس یک حکم عقلی و یک حکم فطری قرار داده است. **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** می‌گوید **فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** حکومت شما چیست؟ قضاوت شما چیست؟ بیاید

قضاوت کنید. بیایید خودتان بگویید. بیایید خودتان مطرح کنید. مطلب را بیایید خودتان بگویید. خوب بینید حکم عقل و منطق در اینجا در این آیه مورد استناد قرار گرفته است. موضوع چیست؟ هدایت. هدایت و ارشاد باید توسط چه شخصی باشد؟ باید توسط چه شخصی باشد؟ در ابتدای آیه دارد که **قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ...** ﴿یونس، ۳۵﴾ شرکای تان، امثال تان، امثال و شرکاء شما و کسانی که مانند شما هستند می توانند **يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ** به حق هدایت کنند؟ پس ببینید اگر می توانستند هدایت کنند به حق خوب اینها می گفتند بله می توانند. پس معلوم است نمی توانند که آیه این مطلب را خطاب به آنها می کند و استبصار از آنها **قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ** چرا؟ به جهت اینکه حکم الامثال فی ما يجوز و فیما ما لا يجوز واحد اگر اینها در جهالت هستند نظر ای اینها و امثال اینها هم در جهالت هستند و نمی تواند یک فردی که مشارکات او با دیگری در جهالت باشد باعث هدایت و دستگیری فرد دیگری شود.

بعد در اینجا می فرماید **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ** خدا هدایت به حق می کند. یعنی مسأله از باب شرکاء،

خیلی این آیه آیه‌ی عجیبی و آیه‌ی دقیقی است،  
 خیلی این آیه دقیق است! می‌فرماید **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي**  
**لِلْحَقِّ** یعنی وقتی که امثال و نظائر شما نتوانستند بعد  
 از این نمی‌آید بگوید فردی که عالم است هدایت به  
 حق می‌کند، آن کسی که در میان شما اعلم است  
 هدایت به حق می‌کند، نه اصلاً مسأله را از خلق  
 می‌برد بیرون، می‌برد روی الله، **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ** در  
 حالتی که اینها می‌توانستند بگویند خب اعلم از قبيله  
 یهدی الی الحق می‌کند، عالمی از ما یهدی الی الحق  
 می‌کند، بحث از خلق می‌آید بیرون و می‌رود روی  
 جنبه‌ی خالق، از عالم خلق می‌آید بیرون می‌رود  
 روی جنبه‌ی عالم امر، از خلق مطلب می‌رود بیرون  
 می‌گوید **اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ**. خب حالا که این طوری  
 شد بعد متعاقب بر این مسأله این را می‌فرماید **أَفَمَنْ**  
**يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ** حالا که الله هدایت به  
 حق می‌کند، حالا بر این اساس، آن کسی که به حق  
 هدایت می‌کند یعنی در واقع دو قیاس در اینجا در  
 کنار هم قرار گرفته؛ قیاس اول این که نظراء شما  
 قادر به هدایت به حق نیستند **قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ**  
 قضیه دوم به عنوان کبری **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ** بگو خدا  
 هدایت به حق می‌کند، پس بنابراین نتیجه گرفته

می‌شود که آن کسی که هدایت به حق می‌کند او خداست. بگو آیا شرکاء شما می‌توانند هدایت به حق کنند؟ قضیه‌ی دوم چون شرکاء شما مانند شما هستند آنها نمی‌توانند هدایت به حق کنند. با قضیه‌ی سوم که می‌گویید که **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ** خدا هدایت به حق می‌کند، در اینجا این نتیجه از آن بیرون می‌آید، که خود این از دو قضیه ترکیب می‌شود اگر بخواهیم در واقع یک خورده دقیق‌تر نگاه کنیم، که آن فردی که هدایت به حق می‌کند آن ذات ذات الهی است. این یک مسأله. مسأله‌ی دیگر اینکه خدا به حق هدایت می‌کند. آن کسی که هدایت پیدا نکرده است مگر اینکه هدایت بشود آن قابلیت برای هدایت دارد یا خدا؟ نتیجه می‌گیریم خدا قابلیت برای هدایت را دارد. این هم یک قضیه‌ای در اینجا که خود او هم احتمالاً از دو قضیه ترکیب شده باشد چون در اینجا وسائلی حذف شده.

حالا من حیث المجموع آنچه که از آیه به قانون عقل و منطق استفاده می‌شود این است که آن کسی که هدایت می‌کند باید فردی باشد که از قابلیت اهتدا و تربیت خارج شده باشد، **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ** **أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى** حالا با توجه به این

مسأله، از افراد بنی آدم کدام فرد است که از مرتبه‌ی  
اهدای خارج شده است و دیگر اهدا در او معنا ندارد؟  
**أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى** مگر اینکه هدایت بشود،  
هدایت بشود یعنی دستگیری شده باشد، آیا فردی  
که خودش به نور ایمان هدایت شده است می‌شود  
به او بگوییم که این فرد در مقام اهدا است؟ این فرد  
در مقام هدایت یافتن است یا نه این شخص به  
مطلوب واصل شده و دیگر در مقام اهدا وجود  
ندارد بلکه در مقام هدایت وجود دارد؟ با توجه به  
این قضیه این نکته استفاده می‌شود که جنبه‌ی هدایت  
و دستگیری فردی مورد توجه است که مانند خدای  
متعالم این شخص مصون از خطا و اشتباه باشد. این  
ماحصل آیه.

چرا؟ چون در صورت اول خدا می‌فرماید، آن  
افرادی که مورد خطاب هستند اینها افرادی نیستند  
که کارهایشان همه اشتباه باشد **قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ**  
**مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ** خب این افرادی که الان مورد  
خطاب هستند کارهایشان درست است، خیلی از  
اینها کارشان صحیح است، در صدق ممکن است

راست بگویند دروغ نگویند، در ادای امانت ممکن است اشتباه نکنند امانت را ادا کنند، در انفاق...، حاتم طائی مشرک بود ولی در عین حال اول منفق بود در عالم، افرادی بودند در عرب، الان هم هستند کافر هستند ولی در حسن امانت و ادای امانت و صدق بین همه‌ی افراد معروف هستند، از مسلمان‌ها بهتر هستند! این طور نیست که همه‌ی افراد کارشان خلاف باشد، نه، افرادی که بر اساس فطرت و بر اساس وجدان خودشان عمل می‌کنند اینها...، خیلی افراد هستند که اینها اصلاً کارشان هم درست است اما خداوند متعال این آیه را متوجه همین افراد می‌کند می‌گوید بله شما کارت‌ان درست است اما همه‌ی کارت‌ان درست است؟ شما کارهایتان را بر اساس فطرت انجام می‌دهید ولی این کافیست؟ این کفایت می‌کند یا نه؟ شما نیازی به اهتدا دارید نه اینکه شما هادی هستید. در مسائلی که فطرت و عقل شما به آن مسائل می‌رسد به آن مسائل عمل می‌کنید...،

الان فرض کنید که من باب مثال اگر بخواهند قوانین دنیا را مورد ارزیابی قرار بدهند، بسیاری از

قوانینی در کشورهای کفر است از قوانینی که در این ایران ماست جلوتر است و انطباقش با فطرت بیشتر است! بسیاری از قوانین آنها. این طور نیست که حالا همه‌ی آنها اشتباه کنند و چه کنند. وقتی که آنها قانون وضع می‌کنند مساوات بین زن و مرد، بر اساس فطرت خودشان این کار را انجام می‌دهند نه اینکه بخواهند تعمد داشته باشند، منتهی نمی‌فهمند. آنها خیال می‌کنند بسیار خوب مرد در این دنیا...، لذا در جزو قوانین می‌گویند که مرد و زن از نقطه‌ی نظر آفرینش، هر دو انسان هستند پس بنابراین هر دو از حقوقی که مترتب بر انسان است به یک نحو برخوردارند، این جزو اعلامیه‌ی حقوق بشر است دیگر. بر این اساس قوانین زن و مرد را در اینجا وضع می‌کنند. از جمله‌ی آن قوانین این است که مرد به آن اندازه که برای خود اختیار در فعل و عمل دارد به آن مقدار زن برای خود اختیار دارد، زن می‌تواند برود کار کند، برود فعالیت کند، برود مسائل انجام را بدهد. اینها بر اساس فکر خودشان درست است ولی چون بر اساس دین و شریعت نیست ایراداتی بر آن

متوجه است. در شریعت زن باید در تحت اطاعت مرد باشد و مرد باید متکفل امور او باشد ولی در قوانین دنیا این طور نیست. لذا ارثی هم که می‌برند به طور مساوی می‌برند. کاری که انجام می‌دهند به طور مساوی انجام می‌دهند، آن می‌رود کار می‌کند این هم می‌رود کار می‌کند، این هشت ساعت می‌رود کار می‌کند آن هم هشت ساعت کار می‌کند لذا مسائل‌شان مساوی است. بر این اساس خب بله بسیار خب اشکالی ندارد. ولی آن مسائل و ظرافت‌ها و دقت‌هایی که به خصوصیات طرفین مربوط می‌شود، در خیلی از این موارد کمیت اینها لنگ است. ادراک اینها نمی‌رسد. اینها نمی‌فهمند آن رشد و تکاملی که باید زن واجد او باشد به این وسیله حاصل نمی‌شود. چون زندگی را در زندگی دنیا می‌بینند، تکامل را تکامل در مسائل دنیا می‌بینند، نیت‌شان خیر است، آن کسانی که اعلامیه‌ی حقوق بشر را بعد از جنگ جهانی دوم امضا کردند اینها آمدند نیت خیر انجام بدهند، همه‌شان که آدم بد نبودند، بر اساس فکر خودشان که فکر مادی و

دنیوی است آمدند قوانین را بر این اساس تنظیم کردند، خواستند حالا خیری به بشر برسانند، حالا نگو دارند بیراهه می‌روند، این خیر رساندن را بر اساس فکر ناقص خودشان آمدند تصویب کردند لذا هی به آنها ایراد وارد می‌شود اما نه اینکه معاند بودند، معاند نیستند.

یکی از مسائلی که الان مطرح است همین قضیه‌ای که اخیراً در امریکا قانونش همین چند روز پیش، مدتی پیش تصویب شد، همین قانون ازدواج با جنس موافق. خب یک مطلبی را که اینها مطرح می‌کنند این است که مسأله‌ی ازدواج یک نیاز است، یک احتیاج است، نیازی است که فردی در وجود خودش نسبت به این گزینه‌ای که خدا قرار داده دارد، این نیاز باید به یک طرف رفع بشود، چطور اینکه گرسنگی یک نیازی است در وجود انسان که غذا می‌طلبد، تشنگی نیازی است که آب می‌طلبد، جهالت نیازی است که علم می‌طلبد، عواطف نیازی است که جذب آن امور مورد عاطفه و مورد ترحم را می‌طلبد، حس بقاء در انسان نیازی است که تداوم

در نسل را می‌طلبند، اینها نیازهایی است که خداوند قرار داده، یکی از آنها هم نیاز غریزه است. خب این نیاز باید به یک سمتی برطرف بشود و آن اختیارش در انسان است، یکی این نیازش با یک زن برطرف می‌شود، ببینید مبنای قضیه درست است راهی که رفته می‌شود این راه راه اشتباه است. اصل نیاز درست است. یک شخصی با ازدواج با یک زن نیازش برطرف می‌شود یک شخصی با ازدواج با دو تا زن برطرف می‌شود یکی با سه تا زن برطرف می‌شود، یکی فرض کنید که ازدواج با این خصوصیت. بر اساس [سلیقه‌هایی] که در افراد قرار داده شده کیفیت رفع نیاز هم تفاوت پیدا می‌کند. همین طور ممکن است یک شخصی نیازش به واسطه‌ی تمایل به جنس موافق برطرف شود چه الزامیست که حتماً باید این نیاز به واسطه‌ی ازدواج با مخالف باشد؟ این چه الزامی است؟ و افراد هم مختار هستند و حرّ هستند و آزاد هستند و در کیفیت انتخاب آزاد هستند.

یک وقتی مسأله برمی‌گردد به یک فساد

اجتماعی، البته این را خدمت‌تان عرض کنم که راجع به این زمینه اتفاقاً کتاب نوشته شده، در خود غرب هم نوشته شده، در امریکا هم نوشته شده مؤلفش هم اتفاقاً زن است و این خطرات را در آنجا گوشزد کرده، همین خطرات مسأله‌ی ازدواج با جنس موافق و امثال ذلک را در آنجا آمده گفته از دیدگاه خودش. اما این مسأله البته بعد مطرح می‌شود، حالا اگر فرض کنید که شخصی نسبت به...، یک وقتی این مفسد اجتماعی دارد، موجب بروز امراض است، موجب بروز مفسدی است خوب در اینجا انسان می‌تواند بگوید نه، باید نسبت به این قضیه توقف کرد. یک وقتی نه افراد به مفسد اجتماعی هم نرسیدند، پی نبردند، اطلاع ندارند، از دیدگاه یک شخصی که خود را در عالم انتخاب حرّ و آزاد می‌بیند این چه اشکالی دارد؟ فرض کنید یک فردی که دین ندارد و فقط می‌خواهد بگوید بر اساس فطرت و بر اساس آن شاکله‌ی انسانیت این مسأله وجود دارد- اینی که خدمت‌تان عرض می‌کنم اینها نکات اساسی برای بحث‌های ماست ها، اینها مطالبی است که بعداً باید

رویش تکیه کنیم - یک شخصی اصلاً بحث را بحث  
دین نمی‌کند می‌گوید در وهله‌ی اول - اینکه  
امروزی‌ها می‌گویند - قبل از اینکه ما متدین باشیم  
انسان هستیم، یعنی انسان است که می‌خواهد به یک  
دینی تدین پیدا کند، انسان است که می‌خواهد با  
غرایز خودش به یک نحله‌ای منتحل بشود. این  
انسان است. خب انسان یک غرایزی دارد، یک  
صفاتی دارد، یک ملکاتی دارد، آیا ممکن است یک  
دینی بیاید و بگوید آقا شما غذا نخور تا بمیری؟  
نمی‌تواند یک همچنین حرفی بزند. ممکن است یک  
دینی بیاید بگوید شما نفس نکش تا خفه شوی؟  
نمی‌تواند یک دینی بیاید بگوید آقا این غریزه‌ای که  
در شما هست این غریزه را نباید اعمال کنی، خب  
اینکه خدا قرار داده، وقتی خدا قرار بدهد چطور  
ممکن است یک دین بیاید مانع بشود؟ از آن طرف  
در کیفیت اطفاء این غریزه هم اختیار به دست انسان  
است، بالاخره در کیفیت اطفاء این غریزه هم خب  
اختیار انسان در اینجا مطرح است دیگر به عنوان  
شخص آزاد و یک شخص انسان، پس بنابراین اینها

در آن حکم اولی خودشان خودشان را محق می‌بینند که چه اشکال دارد ازدواج با هم جنس باشد؟ چه اشکال دارد؟ این به این وسیله نیاز خود را برطرف می‌کند چه چیزی می‌تواند او را اجبار کند بر این مسأله؟

پس بنابراین ما می‌بینیم خداوند با همین افرادی که می‌خواهند آزاد زندگی کنند، حرّ زندگی کنند و به کسی دیگر تعدی نکنند، مبنا مبنای تعدی و ظلم نیست، به همین‌ها خدا می‌گوید **قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ** خدا به یزید و شمر و عمر که نمی‌گوید، آنها که اصلاً از دایره‌ی بحث خارج هستند، خدا به ابوسفیان و ابولهب و اینها که نمی‌گوید، حالا می‌گوید نه اینکه نگوید حالا ما داریم این طور می‌گوییم، آنها که اصلاً از دایره‌ی...، آنها به همین افراد، همین افرادی که در دنیا هستند، همین افرادی که الان کارهایی می‌کنند، کارهای خوب انجام می‌دهند و کارهای...، خدا می‌گوید نه رجوع به فطرت و رجوع به علم امروزی و اینها کافی نیست زیرا آن رشد و آن حقیقتی که مترتب بر خلقت شماست آن رشد متوقف می‌ماند

اگر بخواهید اهدا نداشته باشید و اهدا اگر بخواهد به شخصی باشد که خود او مهدی است این هم فایده ندارد چون خود او هم نیاز به اهدا دارد و تسلسل.

پس بنابراین کجا این تسلسل قطع می‌شود؟ در آنجایی که در وهله‌ی اول انسان اهدا داشته باشد به حکم عقل به رجوع...، اینهایی که می‌خواهند قانون وضع کنند چرا شخص نمی‌نشیند داخل خانه‌اش قانون وضع کند؟ چرا اینها جلسه تشکیل می‌دهند؟ چرا مجمع عمومی تشکیل می‌دهند؟ چرا؟ به خاطر اینکه اهدا کنند. آن مشورت کند آن هم مشورت کند افراد مشورت کنند نتیجه حاصل بشود. لذا این قوانین حقوق بشر و این مجامع بین‌المللی را یک نفر که وضع نکرده! یکی بیاید بنشیند و بقیه هم امضا کنند! می‌نشینند بحث می‌کنند صحبت می‌کنند علمایشان می‌آیند روانشناسان‌شان می‌آیند افراد متخصص علم الاجتماع‌شان می‌آیند در زمینه‌های مختلف بحث می‌کنند بعد می‌آیند نتیجه را به این کیفیت اعلام می‌کنند، مثل همین چیزهایی که در

مجلس ماست دیگر، همه‌ی مجالس هست دیگر که یک طرح را می‌آورند همه رویش نظر می‌دهند بالا پایین اضافه می‌کنند کم می‌کنند بعداً تصویب می‌کنند، تازه وقتی هم تصویب کردند می‌گویند باید از نظر یک عده‌ی خاصی بگذرد اگر موافق با شرع بود امضا بشود، در موارد دیگر و در جاهای دیگر هم این قضیه وجود دارد.

پس بنابراین اینی که افراد بشر در مقام اهتدا هستند در این شکی نیست حتی کفار هم در مقام اهتدا هستند اگر در مقام اهتدا نباشند که مشورت نمی‌کنند. کفار هم در مقام اهتدا هستند. آنهایی که دین هم ندارند، ملحدین هم در مقام اهتدا هستند، آنها هم مجلس دارند، آنها هم برای وضع قوانین کشور خودشان مشورت می‌کنند و در مقام اهتدا هستند. اما خدای متعال در این آیه اهتدای به فرد مهتدی را باطل کرده، می‌فرماید: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْ**

**الْحَقِّ...،** در قسمت ابتدایی همین آیه هم فرمود که **قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ** پس بنابراین خدا که مهتدی نیست خدا هادی است، خدا که خودش مهتدی نیست در

مقام اهتدا نیست، چه کسی در مقام اهتدا هست؟ ما در مقام اهتدا هستیم. اهتدا را به مهتدی در این آیه محکوم می‌کند. اهتدای به چه کسی را خدا اثبات می‌کند؟ اهتدای به هادی را. هادی کیست؟ هادی الله است. پس هدایت منحصر می‌شود به ذات باری تعالی. غیر از ذات باری تعالی همه می‌روند کنار.

پس هدایت باید توسط ذاتی باشد که آن ذات مهتدی نباشد. چه کسانی مهتدی نیستند؟ آن کسانی که ذات آنها مندرک شده باشد در ذات پروردگار و اینها از مرتبه‌ی اهتدا گذشته باشند. اینها افرادی هستند که قابلیت برای هدایت را دارند. یعنی پیغمبر یا امام علیه السلام که اینها از مرتبه‌ی اهتدا گذشتند و به مرتبه‌ی هدایت رسیدند. وقتی این طور می‌شود مترتب بر این مسأله **إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ** ﴿الطارق، ۱۳﴾

**وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ** ﴿الطارق، ۱۴﴾ می‌آید از تبعات آثار این قضیه. کلام اینها می‌شود **فَصْلٌ. فَصْلٌ** یعنی مایز بین حق و باطل. **وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ** جنبه‌ی هزلت دیگر ندارد، دیگر کلام اینها جنبه‌ی لغویت ندارد، آمیخته و خلط بین حق و بین هزل نیست، کلام اینها می‌شود

کلام فصل. آن کیست؟ آن کلام امام باقر است. کلام امام صادق است. کلام ائمه است. آن کلام می شود فصل. چرا؟ چون کلام امام صادق با کلام الله یکی است، معیت دارد و بالاتر از معیت اتحاد دارد. متحد است. امام صادق در مقام اهتدا نیست. امام سجاد دیگر در مقام اهتدا نیست. امام هادی امام جواد در مقام اهتدا نیستند. آنها در مقام هدایت هستند.

پس به حکم عقل و به رجحان اطاعت جاهل از عالم، باید از فردی اطاعت کرد به حکم عقل، به حکم این آیه که آن شخص در مقام هدایت باشد نه در مقام اهتدا. اگر در مقام اهتدا باشد خب مثل ماست. حالا یک خورده قوی تر داریم یک خورده ضعیف تر داریم یک خورده کمتر داریم دو تا کتاب کمتر بخواند جهالتش کمتر است دو تا کتاب فلان بخواند بیشتر بخواند ولی علی کل حال مسأله که فقط مسأله‌ی طهارت و نجاست نیست آقا جان من! مسأله که شکیات بین دو و سه در نماز نیست. مسأله‌ی جان است و مال است و عرض است و آبرو و فلاح و خسارت! این است قضیه. نه قضیه‌ی

استنحاء با احجار و احجار طرفین و ذو اطراف و با خرقه‌ی والیه یا غیر والیه! مسأله مسأله‌ی این نیست. مسأله‌ی سپردن دین و زمام دین و از بین رفتن استعدادها و وجودی انسان! این مسأله است که دین را به چه کسی بسپاریم که در روز قیامت وقتی خدا بگوید چرا به کمال نرسیدی بگوییم تقصیر این است. تقصیر این است. این گفت این کار را انجام بده ما کردیم، ما در مقام انقیاد کوتاهی نکردیم، ما در مقام اطاعت کوتاهی نکردیم. اگر خدا گفت سرمایه‌ی وجودی خودت را که می‌توانستی مانند سلمان کنی چرا نکردی؟ بگوییم این گفت. تقصیر این است. آنچه که این گفت ما عمل کردیم. چرا سرمایه‌ی وجودی خودت را به آن نقطه نرساندی؟ تو که می‌بایستی به صد برسانی چرا در سی متوقف شدی؟ چرا در چهل متوقف شدی؟ این است مسأله دیگر. شوخی نداریم! شوخی نیست قضیه! این کار را نکن به جایش این کار را بکن بنده هم اطاعت کردم، خدا می‌گوید چه؟ مگر من به تو نگفتم که باید از مهدی اهتدا نکنی، باید از هادی باشد، چرا از

مهتدی کردی؟ چرا از آن کسی که خودش مهتدی است...؟ جواب چیست؟ هیچ. این آیهی قرآن صریحاً دارد می‌گوید باید سراغ چه کسی رفت؟ هادی نه مهتدی. باید سراغ امام رفت، همین والسلام. انسان باید در عمل از چه کسی انقیاد کند؟ این. این در مقام عمل است. این یک آیه که خب خیال می‌کنم صحبت در اطرافش دیگر کافی باشد.

آیات دیگری در این زمینه دارد که یکی از آن آیات آیهی شریفه **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**

﴿ص، ۸۲﴾ **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** ﴿ص، ۸۳﴾

است. این یکی از آیاتی است که بر وجوب و لزوم اطاعت جاهل از فرد مصون از خطا و اشتباه دلالت می‌کند. آیهی شریفه می‌فرماید وقتی که شیطان در مقام تخلف و در مقام عصیان، مخالفت با حکم پروردگار را کرد خداوند به او می‌فرماید **قَالَ فَأَخْرُجْ**

**مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ** ﴿ص، ۷۷﴾ از این بهشت خارج

شو، از این جهنم خارج شو، **وَ إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي إِلَى**

**یَوْمِ الدِّينِ** ﴿ص، ۷۸﴾ دور باش من متوجه تو

خواهد شد، تبعید ما، **لَعْنَتِي** یعنی تبعید، دور باش،

تو از رحمت من دور باش. گفت حالا که این طور

است **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** ﴿ص، ۸۲﴾ قسم

به عزت که تمام افراد بشر را، **أَجْمَعِينَ** یک تأکید هم رویش آورده، یادتان می‌آید دیگر اجمع و اکتع و ابصع و ابتع و از این حرفها، **أَجْمَعِينَ** هیچ کس را، دقت کنیم در اینجا! دقت کنیم! آیات قرآن آیاتی نیست که به شوخی از آن بگذریم ها! روی واوش حرف است!

یک روز در سن شانزده سالگی در مشهد مقدس خدمت مرحوم علامه‌ی طباطبایی بودیم، یک کسی راجع به آیات قرآن از ایشان سوال کرد، ایشان فرمود این کتاب کتاب الهی است، کلام بشری نیست، یک واو او بی حساب نیست! این در گوش من است از کلام ایشان! یک واو آیه بی حساب نیست!

**قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** ﴿ص، ۸۲﴾ من تمام افراد بشر را اغوا می‌کنم! حالا آیا شیطان راست می‌گوید یا دروغ؟ اینکه راست است دیگر. اگر یک حرف راست زده باشد همین است. همه‌ی حرف‌هایش دروغ است، همه کلاه سر آدم است اما این یک حرفش راست است. خب این هم چرا دروغ نمی‌گوید؟ چون طرفش خداست می‌گوید **فَبِعِزَّتِكَ**، به خدا که دیگر کسی نمی‌تواند دروغ بگوید، می‌گوید **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** دقت کنیم بفهمیم

دینی که به دست ما رسیده مفت نرسیده. این شلم  
 شوربا شنبه یکشنبه شش شنبه هفت شنبه نیست که  
 شوربا بیاندازند و هر کس بیاید و متصدی بشود،  
 آیهی قرآن دارد به ما می گوید، حرف های پای منقل  
 هم نیست داخل قهوه خانه و چای و این حرفها هم  
 نیست. **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** تمام افراد را،  
 جاهل را اغوا می کنم عالم را اغوا می کنم مجتهد را  
 اغوا می کنم! مرجع تقلید! جزو اجمعین هست یا  
 نیست؟ همه بگویند هست یا نیست؟ هست. نه اینکه  
 بگویند بلکه داد بزنید! همه را اغوا می کنم، پزشک  
 را اغوا می کنم مهندس را اغوا می کنم بقال را اغوا  
 می کنم قصاب را اغوا می کنم جوان را اغوا می کنم  
 پیر را اغوا می کنم زن را اغوا می کنم، مرد را...،  
 همه ی افراد را، همه را اغوا می کنم. فقط از این نقطه  
 چه کسی استثناء شده؟ **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**  
 مخلصین نه مخلصین! مخلصین چه کسانی هستند؟  
 آن کسانی هستند که راه نفوذ شیطان را مسدود  
 کردند. راه نفوذ شیطان چیست؟ تعلقات. تعلق به  
 دنیا تعلق به نفس تعلق به ذات تعلق به زن تعلق به  
 ریاسات تعلق به بقاء. مخلصین کسانی هستند که  
 زمینه ی نفوذ شیطان را از بین بردند شیطان می خواهد

از کجا نفوذ کند؟ از راه ریاست می خواهد نفوذ کند؟ این که به ریش ریاست دارد می خندد، از راه مرید و مرید بازی می خواهد نفوذ کند؟ اینکه می گوید هزار سال من نخواستم مرید، از راه مسجد و محراب و اینها می خواهد؟ این که اصلاً در مسجد و محراب نیست می گوید ما اصلاً مسجد نداریم، نه اینکه ندارد، زمینه را ندارد! زمینه! مثل اینکه فرض کنید که چطور زمینه ها از بین می روند؟ فرض کنید که یک بچه ی پنج ساله، تازه در بچه ها هم می گویند باز یک زمینه ای وجود دارد ولی حالا در عالم بچگی خودشان، یک بچه ی پنج ساله یک بچه ی شیرخواره حالا شیرخواره یعنی یک ساله دو ساله، این که مثلاً راه هم می تواند برود، آیا این معنای نکاح را می فهمد؟ معنای ازدواج را می فهمد؟ اصلاً زمینه وجود ندارد دیگر در او. اگر باشد اصلاً به حساب نمی آید. آیا این بچه ی دو ساله زمینه ی تعدی به مال را می فهمد؟ زمینه را دارد؟ زمینه ی عناد و استکبار را دارد؟ اصلاً این در این عالم نیست. این فقط می گوید شیر را بدهید من بخورم گرسنه هستم سیر بشوم والسلام! هیچ چیز دیگر ندارد. عروسکش را هم بدهید که با آن بازی کند یا توپش را بدهید با آن

بازی کند، همین. کل مدرکاتش فقط منحصر می‌شود در آن شیری که از مادرش می‌خورد آن توپی هم که با آن بازی می‌کند، همین، دنیايش همین است! هیچ چیز دیگر ندارد. شیطان سراغ این می‌آید؟ نه، زمینه ندارد. شیطان که بی‌خود زور خودش را حرام نمی‌کند هی بیاید در گوش این بچه‌ی دو ساله بگوید برو زنا بکن! می‌گوید چی؟ می‌گوید اگر بدانی چقدر خوب است! اگر بدانی...! تو نمی‌دانی سر این قضیه چه خبرها هست! چه طرف‌ها است! هر چه به او می‌گوید این نگاه می‌کند می‌گوید توپم را بده با آن بازی کنم! توپش را گرفته می‌گوید تا نروی زنا کنی توپ به تو نمی‌دهم، می‌گوید اصلاً من نمی‌خواهم چه داری می‌گویی؟ توپ را بده بابا! ها؟ نمی‌رود سراغ این، زحمتش را هدر نمی‌دهد چون زمینه ندارد.

اولیاء خدا کسانی هستند که زمینه‌ی ورود و نفوذ شیطان را مسدود کردند. دیگر زمینه ندارد. دیگر برای چه بیاید سراغشان؟ حالا چرا مسدود کردند دیگر بماند که ذات‌شان دیگر متحد با ذات الهی شده و مرحوم آقا دیگر در اینجا داد سخن می‌دهند. رفقا بروند در کتاب ایشان یکی در معاد

شناسی و یکی هم در امام شناسی که صحبت می‌کند ببینند که چطور اینها به واسطه‌ی عبور از حجب با مراقبه و مجاهده و ریاضات، ریاضات شرعیه نه خلاف شرع مثل صوفی‌ها و درویش‌ها و فلان و اینها، نه، با ریاضات شرعیه و با مراقبه و مجاهده توانسته‌اند نفس خود را از بین ببرند و ذات آنها مندک و منمحو و فانی در ذات پروردگار بشود، وقتی این طور شد شیطان که دیگر نمی‌تواند خدا را گول بزند. لا یزال یتقرب الی عبدی من نوافل حتی اکون لسانه الذی، شبیه به این عبارت، ینطق به و سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به، لایزال یتقرب حتی یصل الی هذا الموقف الی هذا المرحله که در آنجا زبان او من می‌شوم، زبانی که زبان خدا شود مگر می‌تواند اشتباه کند؟ وقتی سمع سمع خدا باشد سمع خدا که اشتباه نمی‌کند. زبان امام صادق که اشتباه نمی‌کند. زبان امام مجتبی که اشتباه نمی‌کند. ید امام که اشتباه نمی‌کند.

این آیه می‌فرماید **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**

عبادی که در مقام خلوص هستند نه در مقام اخلاص، مقام اخلاص مقام مجاهده است، عمل

است، فعل است، اقدام است، نیت است، شخص  
است، مستقر است، مستقل است، مقام خلوص یعنی  
دیگر از مجاهده گذشته قضیه، نفس دیگر مطهر  
شده، وقتی که نفس مطهر بشود دیگر شیطان  
می‌خواهد چطوری نفوذ کند؟ دیگر چه زمینه‌ای  
دارد؟

پس بنابراین از اینجا استفاده می‌شود که اطاعت  
انسان باید نسبت به فردی باشد که در مقام اغوای  
شیطان دیگر قرار ندارد. این هم یکی از ادله برای  
رجوع جاهل در مقام اهتدا به فردی است که مصون  
از خطا و اشتباه باشد. انشالله بقیه مطالب برای جلسه  
بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد